قانون اساسی، حاصل خون است

مروری بر دیدگاه‌های دکتر کچویان پیرامون قانون اساسی

دکتر حسین کچویان عضو هیأت علمی دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران و عضو سابق شورای عالی انقلاب فرهنگی است. دیدگاه وی درباره‌ی قانون اساسی از سه جهت قابل توجه است: ۱- تجربه‌ی زیسته و درک عمیق او از سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی و تحولات فرهنگی-سیاسی و اقتصادی-اجتماعی جامعه ایرانی طی پنج دهه‌ی گذشته، ۲- آشنایی نزدیک او با گروه‌های اجتماعی-سیاسی و جریان‌های علمی-معرفتی گوناگون در ادوار مختلف، ۳- طرح ماهیت قانون اساسی از منظر



دکتر حسین کچویان

عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

جامعه‌شناختی؛ به مثابه‌ی رویکردی کمتر شناخته‌شده، اما گریزناپذیر. از این منظر، شناسایی و معرفی دیدگاه ایشان از اهمیت بالایی برخوردار است. در عین حال، مهیا نبودن امکان انجام مصاحبه‌ای اختصاصی با ایشان، سبب گردید تا استخراج دیدگاه وی از خلال مصاحبه‌ها، گفتگوها و نشست‌های مرتبط در دستور کار این نوشتار قرار گیرد.

برجسته‌ترین نکات این نوشتار -دستِ‌کم در نگاه نخست- به شرح زیر است:

۱. قانون اساسی ایران محصول یک تاریخ است.

۲. در دنیا انقلابی را پیدا نمی‌کنید که برای مشروعیت خودش رفراندوم برگزار کند.

۳. سؤالات درباره‌ی قانون اساسی را روشنفکران و معارضان مطرح کرده‌اند.

۴. عدم تمکین به قانون اساسی توسط منافقین، سبب کشتار مردم بی‌گناه و امنیتی شدن سیستم شد.

۵. مشکلات اقتصادی دوره‌ی سازندگی، سبب رجوع مردم به خاتمی شد، اما آرای دوم خرداد را براندازانه تعبیر کردند.

۶. تن ندادن به قانون اساسی در دوره‌ی اصلاحات، سبب از میان رفتن ظرفیت اجتماعی حرکت‌های مسالمت‌آمیز آتی شد.

۷. تغییر قانون اساسی، بدون شکل‌گیری بنیان جدید، یعنی ویران کردن کشور.

وی در تشریح شرایط تاریخی تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران گفته است:

«قانون اساسی یک کشور، محصول یک تاریخ است. قانون اساسی مثل سندهای دیگر نیست که هر روز بتواند عوض شود. دویست سال مبارزه را پشت سر خود دارد. مسلمین، مبارزات مختلفی کردند. بزرگانی مثل سیدجمال‌الدین اسدآبادی پشت این انقلاب بودند تا به اینجا رسید. از مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت تا سرنگونی رژیم پهلوی مبارزه کردند و در تمام این‌ها مسلمین اصل بوده‌اند. درست است که روشنفکران در دوران مشروطه در برخی ایده‌پردازی‌ها و ایجاد فضای اعتراض، مهم بودند، ولی در انحراف هم مهم بودند. به همین دلیل هم شکست خوردند؛ چون می‌خواستند ایده‌های منحرف را تحمیل کنند و وقتی نتوانستند، ترور کردند. سکولارها این‌قدر ترور کردند که نهایتاً انگلیسی‌ها دیدند نمی‌توانند سیستم خودشان را پیاده کنند، سیستم دیکتاتوری را به کمک همین سکولارهای روشنفکر بر سر کار آوردند. سکولارها هر موقع مسلمین را کنار زده‌اند، شکست خورده‌اند؛ در مشروطه کنار زدند و شکست خوردند و رضاخان نصیب ما شد و بیست سال مصیبت کشیدیم. یک تجدد دیکتاتورمآبانه در مملکت ایجاد کردند. یک احمقی فکر کرد اگر مردم کلاه دیگری بر سر بگذارند و ریش نداشته باشند، پیشرفته می‌شوند. علما را از محاکم انداختند و نهادهای مختلفی درست کردند که همه فقط صورت یک نهاد و شبه مدرنیزاسیون بود؛ اما هیچ محتوایی نداشت. انتخاباتش

قانون اساسی یک کشور، محصول یک تاریخ است. قانون اساسی مثل سندهای دیگر نیست که هر روز بتواند عوض شود. دویست سال مبارزه را پشت سر خود دارد.

همه دستورالعملی بود. اینجا این کار را کردند و شکست خوردند. به نهضت ملی شدن رسید. آنجا هم نیروی اصلی که نهضت ملی شدن نفت را شکل داد، روحانیت بود. به همین دلیل هم وقتی روحانیت کنار رفت، نهضت شکست خورد. وقتی زاهدی آمد، مردم آمدند زاهدی را کنار زدند؛ ولی وقتی دفعه‌ی دوم مصدق نصایح آیت‌الله کاشانی را نادیده گرفت، مردم هم نیامدند؛ بلکه یک مشت رجاله آمدند. شعبان بی‌مخ‌ها آمدند و کار مصدق تمام شد. بنابراین، همه‌ی تجربه‌هایی که باید این کشور می‌داشت، پیدا کرد. این کشور زیر سلطه بود؛ عقب‌مانده بود. بیماری و بدبختی و فقر و مرگ بود. انسان‌هایی در چند مرحله مبارزه کردند تا به امام رسید و امام توانست با تکیه بر اسلام، انقلاب کند. بعداً بحث‌هایی در اصل ولایت فقیه مطرح شد، اما نمی‌دانستند که این اصل، حاصل درک تاریخی این ملت بود. مردم دو سال تمام در خیابان‌ها داد زدند که ما حکومت اسلامی می‌خواهیم. یکی می‌گفت بی‌خود شریعتی آمد حکومت اسلامی درست کرد. این‌قدر آدم باید نسبت به تاریخ نفهم باشد. شریعتی تجربه‌ی تاریخی گذشته را نگاه کرده است. امام به‌تنهایی قیام سال ۴۲ را راه انداخت و هیچ‌کس از امام حمایت نکرد. اگر عرضه داشتید، شما هم حکومت درست می‌کردید؛ قانون اساسی را درست می‌کردید که حرف شما باشد، نه حرف اسلام. این خیلی مهم است. فردا نمی‌توانیم بگوییم مردمِ چهل سال پیش ما یک حرفی زدند و ما چرا باید به حرف آن‌ها گوش کنیم. به حسب این حرف‌های بی‌ربط که هیچ متفکر سیاسی و هیچ کتاب سیاسی نگفته است، نمی‌شود چیزی را تغییر داد.»[۱]

۱. کچویان، حسین (۱۴۰۱). ستیز با قانون اساسی یعنی ویرانی. گفتگو در برنامه‌ی جهان‌آرا (قسمت اول). مورخ ۱۴۰۱/۱۰/۵.

کچویان درباره‌ی کیفیت نقش‌آفرینی رأی مردم در لحظه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی معتقد است:

انقلاب اسلامی ظرف چند سال کارهایی کرد که هیچ انقلابی نکرده بود. یکی از این کارها، انتخابات بود. شما در دنیا انقلابی را پیدا نمی‌کنید که برای مشروعیت خودش، رفراندوم برگزار کند. امام می‌توانست بگوید همه‌ی مردم صبح تا شب دارند داد می‌زنند «خمینی رهبر ماست»، من هم می‌گویم این نظام جمهوری اسلامی است. اما روشن‌بینی و بیداری امام و منش مردمی و نگاه مردمی امام که متکی به دین و حاصل تجربه‌های سیاسی بود، ایشان را به این رساند که باید انتخابات شود و انجام شد. سه چهار انتخابات دیگر هم انجام شد تا مجلس خبرگان انتخاب شد و خیلی هم مهم بودند. [...] در این سال‌ها آزادترین انتخابات این کشور برقرار شد. همه، از مجاهدین خلق (منافقین)، فدایی اقلیت و اکثریت، کومله و هرکس خواست، شرکت کرد. جمع شدند و تبلیغات مفصل کردند. نیرو هم کم نداشتند، اما حتی یک نفر را هم نتوانستند به مجلس بفرستند. به مجلس خبرگان رسید. در مجلس خبرگان، باز هم خیلی‌ها نتوانستند ولی عده‌ای فرستادند. ملی مذهبی‌ها آمدند ولی نتوانستند، اما ملی‌ها چند نفر را فرستادند. آقای بازرگان و آقای حبیبی، پیش‌نویس قانون اساسی را نوشته بودند و نمایندگان مردم، اصلی را به نام اصل ولایت فقیه در قانون اساسی گذاشتند. اصل چهارم هم حاکمیت اسلام بر همه‌ی احکام بود. اصل صد و

ده و اصول دیگری که به اسلام ربط داشت. اصل چهارم می‌گفت اسلامیت نظام، تغییرپذیر نیست و حاکم بر همه‌ی احکام است؛ یعنی مردم، آزادانه سیستمی درست کردند که براساس اسلام، حکومت مردمی اداره شود. همه مشارکت کردند؛ از دهات‌های دور تا مرکز در این انتخابات شرکت کردند.[۱]

وی درباره‌ی جایگاه رأی مردم در سرنوشت جمهوری اسلامی و همچنین پیشنهاداتی نظیر برگزاری رفراندوم اظهار می‌دارد:

من همیشه دغدغه‌ی این را داشتم که آیا ممکن است شما یک انقلاب را براساس آرای مردم جلو ببرید؟ این یکی از توفیقات بزرگ این انقلاب است. هنوز هم که هنوز است، برای من سؤال است که چگونه ممکن است شما بتوانید یک انقلاب را که مستلزم هزینه، مواجهه و سختی است، روی آرای مردم پیش ببرید و به اتکای این آرا، مجلس درست کنید و سایر نهادهای انتخابی را شکل دهید. خب، این واقعیت این جامعه است. ما یک کاری کردیم، کارستان. یعنی یک انقلاب را روی دوش مردم آوردیم که نظیر ندارد و اتفاق نیفتاده است. این چیز ساده‌ای نیست. [...] البته باید توجه داشت که انقلاب‌ها حتماً خودشان و قانون اساسی‌شان را به صرف وجود اختلالات کارکردی به رأی و رفراندوم نمی‌گذارند. یعنی من به شما می‌گویم اگر هرکدام از کسانی که این ادعا را می‌کنند، رفتند در یکی از این کشورهای اروپایی و

۱. کچویان، حسین (۱۴۰۱). ستیز با قانون اساسی یعنی ویرانی.

توانستند نظام‌های موجود در آن‌جا را به رأی بگذارند، ما دومی هستیم. بنابراین، بقا و پایداری حکومت‌ها، یعنی آمد و رفت و ساختارهای سیاسی و نظامات رژیم‌ها، به رأی نیست، بلکه به مبارزه است. مگر ما این حکومت را با رأی به دست آوردیم که به رأی بگذاریم؟ دویست سال انسان‌ها کشته شدند و مبارزه کردند و شکنجه دیدند تا جمهوری اسلامی پدید آمد. البته صورت ماجرا این است که امام پس از پیروزی انقلاب، اصل حکومت را به رأی گذاشتند، اما این رأی در درون سیستم بود نه بیرون سیستم. یعنی حضرت امام آن رأیِ واقعیِ مردم که در پیروزی انقلاب محقق شده بود را در رأی‌گیری رسمی به جمهوری اسلامی با آرا تأیید کردند. به عبارت دیگر، جمهوری اسلامی قبل از رفراندوم، به‌طور منطقی واقع شده بود. بنابراین، به لحاظ منطقی و فلسفی، اصل سیستم‌ها ممکن نیست با آرا به دست بیاید. به این ترتیب، هیچ سیستمی نمی‌تواند اصلش را با آرا به وجود بیاورد، چراکه

انقلاب‌ها حتما خودشان و قانون اساسی‌شان را به صرف وجود اختلالات کارکردی به رای و رفراندوم نمی‌گذارند، یعنی من به شما می‌گویم اگر هرکدام از کسانی که این ادعا را می‌کنند، رفتند در یکی از این کشورهای اروپایی و توانستند نظام‌های موجود در آنجا را به رای بگذارند، ما دومی هستیم. بنابراین، بقا و پایداری حکومت‌ها یعنی آمد و رفت و ساختارهای سیاسی و نظامات رژیم‌ها به رای نیست، بلکه به مبارزه است.

معلوم نیست -بدون مبارزه- اصل مرجعیت آرا از کجا خواهد آمد؛ یا مثلاً ممکن است در صحت آرا تشکیک بشود. پس از تأسیس حکومت هم درون سیستم براساس آرای مردم عمل می‌شود. نکته‌ی دوم که خیلی مهم‌تر است، مگر قرار است هر کسی بلند شد و گفت بیایید همه‌پرسی کنیم، باید همه‌پرسی کنیم؟ همان سیستمِ تأسیس‌شده تعریف کرده که چطور همه‌پرسی اتفاق بیفتد. بنابراین ما همچنان متعهد به رأی مردم هستیم و مشخص است که چطوری همه‌پرسی اتفاق بیفتد و سازوکارش در قانون اساسی موجود است. ما براساس آن سازوکار عمل می‌کنیم. اگر لازم شد، می‌گیریم؛ نشد، نمی‌گیریم. آن سازوکار مشخص کرده است که چه کسانی تنظیم و تعیین کنند و به چه نحوی رأی بگیرند و در چه مواردی رأی گرفته شود. [...] ما یک قانون اساسی داریم که در آن گفته شده است، رژیم قابل تغییر نیست. آن‌جا گفته که مذهب کشور قابل تغییر نیست. حکومت این کشور قابل تغییر نیست. تمام شد. قانون اساسی این کشور مبنای عمل ماست؛ یعنی آن چیزی که مبنای توافق و زندگیِ ماست، آن چیزی که ما را کنار هم نگه داشته، این قانون است و با این قانون زندگی کردیم و تا این‌جا آمدیم. حالا یک کسی می‌خواهد از این مبنا بیرون برود، خب می‌شود خصمِ سیستم؛ خصمِ جامعه. آن کس باید راه خودش را تعیین کند؛ مسیر خودش را برود.[۱]

۱. کچویان، حسین (۱۳۹۷). می‌خواستند ایران را خلع سلاح کنند. گفتگو در برنامه‌ی

با چنین تفسیری، ارکان کلیدی قانون اساسی قابل تغییر نیست؛ مگر از طریق مبارزه و حرکت اجتماعی جدید که فعلاً به لحاظ جامعه‌شناختی امکان وقوع ندارد. به نظر کچویان:

> بخش‌های عظیمی از جامعه، به لحاظ علم سیاست و به لحاظ فهمی که تا حالا از جامعه وجود دارد، عُلقه‌ای به سیاست ندارند. این‌ها مشکل‌شان، مشکلات روزمره است؛ شما مشکلات آن‌ها را حل کنید، آن‌ها با شما همراه می‌شوند. به عبارت دیگر، اگر مسائلِ زندگیِ روزمره حل‌وفصل شود، مشکلاتِ سیاسی از نظرِ آن‌ها حل‌وفصل شده است. بنابراین، مشکلِ اصلی، کارکردی است. یعنی اگر سؤالی، مثلاً درباره‌ی قانون اساسی پیش بیاید، مردمِ عادی پیش نمی‌آورند؛ اهلِ نظر و جریان‌هایِ معارض و مخالف پیش می‌آورند. جریان‌هایِ سیاسی منتظرِ وجودِ بحران‌ها و چالش‌هایِ درونِ جامعه هستند تا بر اساسِ این چالش‌ها، طرح‌هایِ سیاسی برایِ تغییراتِ سیستمی بیاورند. یعنی این روشنفکران و اهلِ نظرند که نارضایتی‌ها را معنا می‌کنند و معنایِ جدیدی به آن می‌دهند. مثلاً می‌گویند که چالشِ اصلی، فلان موضوع است و چالشِ فلان حکم، قانونِ اساسی است و فلان وضعیت وجود دارد و این‌جوری مردم را برایِ اقداماتِ سیاسی بسیج می‌کنند. به همین منوال، خیلی کسانی هستند که از درونِ سیستم، صحبت‌هایِ معارض می‌کنند؛ مثل وقتی که کسی به‌عنوانِ رئیس‌جمهور انتخاب شده و همان فردایش می‌گوید که من آن قدرت

شوکران (قسمت نوزدهم). مورخ ۱۳۹۷/۹/۲۶.

را ندارم و این قدرت را ندارم و من بی‌قدرتم. خب، قانونِ اساسی مشخص کرده و از قبل معلوم بوده شما چقدر قدرت دارید. شما این مقدار قدرت را داشته‌اید. وقتی طرف می‌آید و رأی می‌گیرد و انتخاب می‌شود، بعد در حدودِ اختیاراتش و قدرتش تشکیک می‌کند و می‌خواهد قدرتِ بیشتری بگیرد و در واقع دنبالِ تغییرِ سیستم است. بعضی‌ها هم به‌طورِ اساسی و روشن گفته‌اند که با ولایتِ فقیه مشکل دارند.[۱]

وی درباره‌ی زمینه‌های ظهور ناآرامی‌های گذشته (از ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۱) چنین استدلال می‌کند:

متأسفانه ما براساس قانون عمل نکردیم که به این فضاحت رسیده‌ایم. باید دید چه اتفاقاتی افتاد که به این چیزی که الآن هست، رسیده‌ایم. قانون اساسی می‌گوید با فاسدین، چه بیرون از حکومت و چه درون حکومت، باید مبارزه کرد [... حالا باید دید در این مسیر چه وقایعی رخ داد و سیر رادیکالیسم چگونه بود تا به ماهیت وضع فعلی برسیم]. نیروهایی که به خواست تاریخی این ملت تمکین نکردند، به خاطر قدرت‌طلبی وارد اغتشاش و شورش شدند. آن‌ها نمی‌خواستند این ساختار سیاسی را بپذیرند و [...] در دو مقطع، این ساختار را قبول نکردند. مقطع اول، سال ۵۸ تا ۶۱ بود که رأی نیاوردند و شکست خوردند. حرف‌های مسعود رجوی است. این‌ها می‌گویند ما همه‌ی کارها را کردیم و این‌ها حکومت را از ما گرفته‌اند.

۱. کچویان، حسین (۱۳۹۷). می‌خواستند ایران را خلع سلاح کنند.

اما این سؤال باقی است که اگر تو همه‌ی کارها را کردی، چرا مردم دنبال تو راه نیفتادند؟ نزدیک شش‌هفت سال، ۱۷ هزار نفر مردم عادی را کشتید، آن‌وقت خواهان این کشور هستید؟ وقتی فدایی‌ها و کومله و منافقین و بنی‌صدر و نهضت آزادی نتوانستند رهبری کشور را به دست گیرند و فرار کردند، این‌ها آمدند جای‌شان را بگیرند. این‌ها حواس‌شان نبود که این جامعه به کوهی بلندتر از دماوند پشت‌گرم است و خیلی راحت جاروشان کردند. البته مردم و سیستم هزینه دادند. غیر از کشتارهای مردم بی‌گناه، هزینه‌ی امنیتی شدن هم به سیستم تحمیل شد. هر دفعه بخواهند این کارها را بکنند، سیستم مجبور می‌شود امنیتی برخورد کند، چون باید از دستاوردهای تاریخی‌اش دفاع کند. این مقطع توسط بخشی از نیروهایی که عضو و درون حکومت بودند . و اتفاقاً دهه‌ی شصت آن‌ها حکومت کردند . تمام شد.

آغاز مقطع دوم هم از سازمان مجاهدین بود. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی توسط مجموعه‌ای از نیروهای مسلمان تشکیل شد که در مقابل مجاهدین خلق باشد. همین گروه بعدها دیدند هر تصمیمی می‌خواهند بگیرند، نماینده‌ی ولی‌فقیه . که با اصرار و التماس خودشان و علی‌رغم مخالفت امام در تشکیلات‌شان منصوب شده بود . مخالفت می‌کند و می‌گوید این تصمیم غیردینی است و این‌ها هم زیر قضیه زدند. انشعاب درست شد و آغاز دعواهای درونی حکومت بود. البته یکی از نشانه‌های برجسته‌تر شدنش هم قهر نخست‌وزیر بود. همچنین،

اولین شورش‌های فقر در سال‌های ریاست‌جمهوری هاشمی‌رفسنجانی اتفاق افتاد. بیست شهر قیام کردند؛ اسلامشهر، مشهد، قزوین و... کشته هم دادیم.

با این فضایی که ایشان ساخت، انتخابات ۷۶ اتفاق افتاد. دوم خرداد ۷۶، پاسخی به اتفاقات هشت سال سازندگی بود و روی همین پایه ساخته شد. همین آقای مهندس موسوی به من می‌گفت: بستر این سیاست‌ها را آقای هاشمی ساخته است. این اتفاقات از اقتصاد درمی‌آید. در دوم خرداد، همه‌ی مردم از هاشمی و ناطق و راستی‌ها ناراحت بودند و به آقای خاتمی رأی دادند. کجای عالم، رأی درون‌سیستمی را به رأی براندازانه تعبیر می‌کنند؟ اما جریان پیروز انتخابات چنین کرد. مصاحبه‌های بهزاد نبوی در روزنامه‌های دو ماه بعد از دوم خرداد ۷۶ را بخوانید؛ ایشان از همان‌جا دنبال براندازی است. می‌گوید ما قدرت نداریم؛ ارتش و صداوسیما و نیروی انتظامی دست ما نیست. این‌ها باید دست ما باشد. این‌ها فکر می‌کردند با این حرف‌ها علما می‌آیند نظام را براندازی می‌کنند و مردم هم به آن‌ها می‌پیوندند و این وسط، قدرت به دست آن‌ها می‌افتد. وقتی این اتفاق نیفتاد، به سمت تجدیدنظرطلبی رفتند؛ لایحه‌ی دوقلو دادند، طراحی‌های پیچیده کردند. طرف آدم فرستاد خودش را ترور کنند که تقصیر را گردن نظام بیندازند. بخشی از این‌ها امنیتی بودند و اسناد محرمانه را در روزنامه‌ی سلام منتشر کردند. به کمک همین آقای تاج‌زاده، که معاون وزیر کشور بود، در خوابگاه‌ها و این‌طرف‌وآن‌طرف

شورش راه انداختند و تا دم بیت رهبری آن‌ها را بردند و خودشان هم آن‌ها را برگرداندند. این‌ها بعد از این اتفاق، در مجلس تحصن کردند و می‌خواستند همه‌ی استانداران را به استعفا بکشانند تا سیستم را زمین بزنند. هر جای دنیا این رفتار، کودتا و براندازی نام دارد. جوابش هم اعدام همه‌ی براندازان است. ولی رأفت نظام اسلامی این کار را نکرد و البته از آن‌ها هم نترسید. همان موقع حضرت آقا جلسه‌ای با این‌ها گذاشتند و یک نکته به آن‌ها گفتند: مرزبندی کنید. این‌ها عنودانه و متکبرانه گفتند مرزبندی نمی‌کنیم، بلکه می‌گفتند باید به زمان مشروطه برگردیم. اما باز هم شکست خوردند.

به سال ۸۴ رسیدیم. همه‌ی بی‌دین و بادین را جمع کردند و از هاشمی ـ که در دوره‌ی قبل لقب عالی‌جناب سرخ‌پوش به او داده بودند ـ دفاع جانانه‌ای کردند. شکستی که در انتخابات سال ۸۴ خوردند، آن‌ها را حسابی آتشی کرد. یعنی معلوم شد که امکان براندازی نیست. قبلش هم گفتند انتخابات را تحریم می‌کنیم، اما می‌دانستیم که نمی‌کنند، چون کسی تحریم می‌کند که ظرفیت اجتماعی داشته باشد. در انتخابات شرکت کردند و شکست خوردند. روند رادیکالیسم را تشدید کردند تا به سال ۸۸ رسید. این‌ها سال ۸۸ را سال آخر دانستند و می‌خواستند کار سیستم را تمام کنند. هر جایی که آقا به‌حسب وظیفه و تکلیف از قانون اساسی دفاع می‌کردند، تعمد داشتند ایشان را بشکنند. اگر ایشان نبود، انتخابات اصلاً ممکن نبود. [... در هر

صورت] این‌ها شورشی در کشور راه انداختند که آخرین ظرفیت شورش جنبش اجتماعی بود. البته جنبش اجتماعی که با غرب جفت شده بود؛ چون جنبش‌های اجتماعی اصیل، هرگز با بیگانه جفت نمی‌شوند. این از جنس انقلاب‌های مخملی بود [...] و تمام ظرفیت‌های اجتماعی حرکت مسالمت‌آمیز را از بین برد. این‌ها امکان فضای سیاسی و مبارزات معقول را از بین بردند؛ شبیه کاری که منافقین در دهه شصت انجام دادند. [...] مشکل این بود که این‌ها -بر خلاف عرف دموکراتیک غرب از جمله انگلستان و امریکا- از روز اول نخواستند بپذیرند که اینجا قانون اساسی دارد. بنابراین، هنگامی که همه‌ی ظرفیت‌ها از بین رفت، به اینجا رسیدند که از نظر من تمام سال‌های ۹۲ به بعد، خیانت محض است و عمداً شرایطی به وجود آوردند که مردم شورش کنند. [...] می‌خواستند شیرازه‌ی کشور را از هم بپاشانند تا به کمک خارجی‌ها قدرت را بگیرند.[۱]

کچویان برای تشریح دشواری‌های تغییر قانون اساسی در غرب، به تحولات اجتماعی-سیاسی جوامع مذکور اشاره کرده و نتیجه می‌گیرد غرب حتی در مقابل مطالبات جدی و مبارزات طولانی نیز کوتاه نیامد؛ چه رسد به مطالبات ناپخته و توأم با میدان‌داری سلبریتی‌ها:

از ۱۸۰۰ که انقلاب فرانسه راه افتاد، هم‌زمان سوسیالیسم پدید آمد و در میانه‌ی قرن نوزدهم میلادی، مارکسیسم

۱. کچویان، حسین (۱۴۰۱). اغتشاش داعشی. گفتگو در برنامه‌ی جهان‌آرا (قسمت دوم). مورخ ۱۴۰۱/۱۰/۷.

شکل گرفت. مارکس گفته بود سرمایه‌داری استثمارگر است؛ به او اجازه نمی‌دادند در روزنامه کار کند، در فقر و فلاکت بود، خودِ بچه‌های مارکس از گرسنگی مردند. صدوپنجاه سال، مارکسیست‌ها تلاش کردند و زندان رفتند و کشته شدند. غرب، کُشت و کُشت و کُشت تا به نیمه‌ی دهه‌ی پنجاه رسید. در این سال‌ها حرکت‌های اجتماعی عظیمی انجام شده بود. مهار این حرکت‌ها فقط از حکومت‌های قدرتمندِ غرب برمی‌آمد. تا به بعد از جنگِ دومِ اروپایی‌ها رسید؛ مارکسیست‌ها در فرانسه در ورطه‌ی پیروزی بودند، اما همه [دولت‌های همسایه] جمع شدند و نگذاشتند. هیچ‌کس نگفت قانون اساسی را عوض کنیم. در امریکا هم اگر بفهمند تو می‌خواهی قانونِ برپاکننده‌ی سرمایه‌داری را عوض کنی، اصلاً اجازه‌ی حرف‌زدن نمی‌دهند؛ مدت‌ها تشکیلاتِ کمونیستی اجازه‌ی تشکیل نداشتند. در تمام این کشورها، جنبش‌های کارگری و جنبش‌های مختلف، بنیانِ این حکومت‌ها را روی هوا بردند، اما دولت‌ها همچنان هستند. اواخرِ کار، نوبت به گروه‌هایی رسید که حرکت‌های تروریستیِ به‌شدت خشن می‌کردند. نخست‌وزیرِ ایتالیا، آلدو موروا، را دزدیدند. این‌قدر راه برای این‌ها بسته شد که به این‌جا رسیدند. تا جایی رسید که متفکرینی که دنبالِ انقلاب بودند، مثلِ مارکوزه و مکتبِ فرانکفورت و دیگران، می‌گفتند نظامِ سرمایه‌داری، نظامِ بیماری است؛ عقلِ تکنیکی دارد اما عقلِ استراتژیک

1. Aldo Moro

ندارد. یعنی خوب فن و تکنیک می‌سازد، اما بشر را نابود می‌کند. این‌ها بعد از پنجاه‌وشصت سال مبارزه، در سالِ ۱۹۶۸ که جنبش‌های دانشجویی شروع شد، کنار کشیدند.

بنابراین این حرف غلطی است که بعضی می‌گویند نسل‌های جدید مطالباتی دارند؛ مگر هر خواستی، خواستِ موجهی است؟ مگر هرکس هرچه خواست باید به او داد؟ مگر در غرب هرچه خواستند به آن‌ها دادند؟ من دائم به غرب استشهاد می‌کنم، برای این است که مستندِ معترضان، غرب است. چند تا جنبشِ عجیب‌وغریب در غرب در این ده سال انجام شده است؟ مگر پانزده سال نیست که در فرانسه شورشِ مداوم است؟ غیر از شنبه‌هایِ جلیقه‌زردها هم دائم در فرانسه شورش وجود دارد.[۱]

این قانون اساسی مهم است، چون بنیاد این مملکت بر این است. شما هر موقع بنیاد دیگری ساختید، قانون اساسی را تغییر دهید، اما این چیزهایی که این‌ها می‌گویند، بی‌بنیاد کردن این کشور است. یعنی کشور را در معرض باد و طوفان‌های تاریخی و اجتماعی می‌گذارد و ویران می‌کند.

وی -با اشاره به کسانی که به‌واسطه‌ی ناآرامی‌های سال ۱۴۰۱-

۱. کچویان، حسین (۱۴۰۱). ستیز با قانون اساسی یعنی ویرانی.

خواستار تغییر قانون اساسی بودند، تاکید می‌کند:

قانون اساسی، حاصل خون است. جوامع با خون تأسیس می‌شوند و با خون ساقط می‌شوند. هیچ جامعه‌ای نداریم که حاکمیتش، با رأی عوض شده باشد. ساختار سیاسی و بنیادهای ارزشی جامعه با خون عوض می‌شود.

این قانونِ اساسی مهم است، چون بنیادِ این مملکت بر این است. شما هر موقع بنیاد دیگری ساختید، قانونِ اساسی را تغییر دهید؛ اما این چیزهایی که این‌ها می‌گویند، بی‌بنیاد کردن این کشور است. یعنی کشور را در معرض باد و طوفان‌هایِ تاریخی و اجتماعی می‌گذارد و ویران می‌کند. اصلاً این‌ها گفتند که ما می‌خواهیم ایران را ویران کنیم. اگر در مقدمه‌ی قانونِ اساسیِ ما نوشته شده است که این کشور اسلامی است و دنبالِ امتِ واحده‌ی اسلامی است، شوخی نکرده است. اگر ما به احزابِ مبارزِ جهانِ اسلام کمک کردیم، طبقِ قانونِ اساسی بوده است. قانونِ اساسی، حاکمان را مکلف کرده است. قانونِ اساسی، حاصلِ خون است. جوامع با خون تأسیس می‌شوند و با خون ساقط می‌شوند. هیچ جامعه‌ای نداریم که حاکمیتش با رأی عوض شده باشد. ساختارِ سیاسی و بنیادهایِ ارزشیِ جامعه با خون عوض می‌شود. [...] چرا که زندگی و حیاتِ جمعیِ کشور به این قانون بستگی دارد. این کشور اگر رشد کرده و به این‌جا رسیده است، آدم‌هایی مثلِ همت، باکری، زین‌الدین و حاج‌قاسم و بسیاری از گمنامانِ دیگر

در درونِ جبهه‌ی انقلاب، انقلاب را به این‌جا رسانده‌اند. انگیزه‌ی این‌ها چه بوده است؟ چرا کاری کرده‌ایم که مردم لـذتِ زندگی در این انقلاب را نفهمند؟ مایی که هیچی نبودیم و به قـولِ زاهـدی، لولهنگ هم نمی‌توانستیم بسازیم، ایـن کشور را ساختیم و ایـن شوخی نیست. ایران را مجاهدت‌هایِ صدوپنجاه‌ساله به این‌جا رسانده است. ما شکستِ همه‌ی تفکراتِ انحرافیِ غرب‌خواهانه، سکولار، مارکسیستی و کمونیستی و نهایتاً پیروزیِ اسلام در ایـران را داشته‌ایم و ایـن پیـروزی در قـانونِ اساسی متبلور شده اسـت. ما شعارِ مبارزه با آمریکا را از خیلی وقتِ پیش داشته‌ایم. اولین حرفی که امام سالِ ۴۲ زد، این بود که همه‌ی بدبختیِ ما، آمریکا و اسرائیل هستند. ما ایـن ساختار را داریـم و باید درونِ ایـن ساختار عمل کنیم و هیچ‌کس نمی‌تواند چیزی بیرون از این ساختار بخواهد؛ چـون ایـن به‌معنای ویـران کـردنِ ایـران و سد کـردنِ راهِ استقلال، عـزت، رشـد، رفاه و پیشرفت است. این درست است که ما دچارِ سختی شده‌ایم، ولی این سختی به‌خاطرِ این چیزهاست. پس خیلی مهم است که بدانیم هرکسی نمی‌تواند بیاید در خیابان داد بزند که من می‌خواهم قانونِ اساسی و ولایتِ فقیه نباشد.[۱]

همان‌طور که ملاحظه شد، دکتر حسین کچویان تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را ناشی از وجود دو بستر اساسی می‌داند:

۱. کچویان، حسین (۱۴۰۱). ستیز با قانون اساسی یعنی ویرانی.

الف) تجارب تاریخی و مبارزاتی،

ب) شکل‌گیری پیش‌فرض‌های ذهنی،معرفتی و عینی،عملی.

به همین منوال، کچویان نقش آرای مردم در لحظه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی و نیز آرای ایشان در تداوم نهاد برآمده از آن ـ یعنی جمهوری اسلامی ـ را متفاوت می‌داند، و از این جهت، ارائه‌ی پیشنهاداتی نظیر برگزاری رفراندوم را صرفاً در محدوده‌ی ضوابط مورد نظر در قانون اساسی، معقول و مقدور می‌داند. با این مقدمات، به نظر می‌رسد ارکان کلیدی قانون اساسی قابل تغییر نیست مگر از طریق مبارزه، گذشتن از جان و اعطای خون.

